



Representation of development in the novel "Rahesh"

soghra salehi^{1*}

^{1*}Member of faculty of culture, art and communication research

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
20/08/2021
Accepted:
26/12/2021

Reza Amirkhani in the novel "Rahesh" considers the unbalanced development of the city as a result of the manager's technocracy point of view and draws its damages from the viewpoint of traditionalists, according to which the purpose of this study is to show how the pattern of development is represented in the conflict between traditional and technological perspectives, based on the method of internal criticism and critical views of the Frankfurt School on the domination of technology over human life. In this novel, the discourse of traditionalism and technology is represented reciprocally in the form of male and female characters of the story and their identity differences. Ala's character in the story is a symbol of technocracy, advocating for technocratic development and modernization, but Leia, as a symbol of tradition, is a supporter of past structures and critical of the dominance of modern systems and structures over the environment. Although the discourse of tradition is portrayed as weak and unsuccessful in the face of technocracy, the course of the story illustrates the traditional discourse more reasonable and justified. The executive power of the technocratic discourse is particularly greater, and tradition faces tradition more challenges. Amirkhani refers to urban infrastructures as the only examples of technocratic development, and he shows the issue of high-rise buildings as the main cause of urban imbalance. He represents the traditionalist ideology through a mixture of religion, dervish, nostalgic senses, and environmental concerns. Some factors and defects in the story make it confront a chaotic and incomplete representation of the role of discourses in the critical situation of the urban development model and show a view of confusion in Iran's development plans. These factors consist of: focusing on the inefficiency of technocratic development, summarizing the cultural damages of technocratic development in disregarding some old customs, diminishing the aspect of intellectual conflict and semantic system of two discourses, conceptual sputum, and not specifying the exact approach of each discourse, relevance of profitable logic to technocratic managers, conflicting attitudes and actions of personalities, neglecting problems such as increasing marginalization, class and gaps.

Keywords: tradition, technocracy, urban development, Frankfurt School, Rahesh novel, Reza Amirkhani.

Cite this article: salehi, soghra,. (2022). Representation of development in the novel "Rahesh" Interdisciplinary research in persian Language and literature. *Vol. 13, New Series, No.1, spring and summer 2022*: pages:45-68.
DOI: 10.30479/irpli.2021.15993.1041

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University




***Corresponding Author:** soghra salehi

Address: Member of faculty of culture, art and communication
research

E-mail: sosalehi19@yahoo.com

بازنمایی توسعه در رمان «رهش»

صغری صالحی^{*1} 

*1 عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۰/۰۵/۱۱

پذیرش:

۱۴۰۰/۱۰/۰۵

رضا امیرخانی در رمان رهش، توسعه نامتوازن شهری را برآمده از نگاه فن‌سالاری مدیران می‌داند و آسیب‌های آن را از دید سنت‌گرایان به‌تصویر می‌کشد که براساس آن، هدف این پژوهش، چگونگی بازنمایی الگوی توسعه در منازعه نگاه‌های سنتی و فن‌سالاری، بر مبنای روش نقد درونی و دیدگاه‌های انتقادی مکتب فرانکفورت درباره سلطه تکنولوژی بر زندگی انسان است. در این رمان، گفتمان سنت‌گرایی و فن‌سالاری در قالب شخصیت‌های زن و مرد داستان و تفاوت‌های هویتی آنان، متقابل بازنمایی شده است. شخصیت «علا» در داستان، نماد فن‌سالاری، مدافع توسعه تکنوکراتیک و نوسازی است؛ اما «لیا» نماد سنت، حامی ساختارهای گذشته و متقد تسلط سیستم و ساختارهای مدرن بر محیط‌زیست است. سیر داستان، گفتمان سنت را معقول‌تر و موجه‌تر نشان می‌دهد؛ گرچه در برابر قدرت فن‌سالاری، ضعیف و ناموفق به تصویر کشیده می‌شود؛ به‌ویژه اینکه قدرت اجرایی گفتمان فن‌سالاری، بیشتر است و سنت با چالش‌های بیشتری روبه‌روست. امیرخانی، از مصادیق توسعه تکنوکراتیک، فقط به زیرساخت‌های شهری پرداخته و بلندمرتبه‌سازی‌ها را عامل اصلی نامتوازنی شهری مطرح کرده است که ایدئولوژی سنت‌گرایی نیز با آمیزه‌ای از مذهب، درویش‌مسلمکی، حس‌های نوستالژیک و دغدغه‌های زیست‌محیطی بازنمایی شده است. تمرکز بر ناکارآمدی توسعه تکنوکراتیک، خلاصه‌شدن آسیب‌های فرهنگی توسعه تکنوکراتیک در بی‌توجهی به برخی از آداب و رسوم قدیمی، کم‌رنگ‌بودن وجه منازعه فکری و نظام معنایی دو گفتمان، خلط مفهومی و مشخص‌نبودن رویکرد دقیق هریک از گفتمان‌ها، ربط منطقی منفعت‌طلبی به مدیران فن‌سالار، نگرش‌ها و کنش‌های متناقض شخصیت‌ها، غفلت از معضلاتی مانند افزایش حاشیه‌نشینی، شکاف‌های طبقاتی و غیره، داستان را با بازنمایی آشفته و ناقصی از نقش گفتمان‌ها در وضعیت بحرانی الگوی توسعه شهری مواجه کرده و دورنمایی از سردرگمی را در برنامه‌های توسعه ایران نشان می‌دهد.

کلمات کلیدی: سنت، فن‌سالاری، توسعه شهری، مکتب فرانکفورت، رمان رهش، رضا امیرخانی.

استناد: صالحی، صغری (۱۴۰۱). بازنمایی توسعه در رمان رهش، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال

اول، دوره جدید، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱: ۶۸-۴۵.

DOI: 10.30479/irpli.2021.15993.1041



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. مقدمه

توسعه، فرآیندی چندبُعدی است که در نگاهی اجمالی می‌توان آن را در دو بُعد خلاصه کرد: بُعد اول، شامل امور مادی، زیربنایی و تکنیکی است که می‌توان آن را بخش سخت‌افزاری توسعه نامید؛ این بُعد شامل امور عینی و هرگونه امکاناتی است که به نیازهای مادی و اساسی انسان پاسخ می‌دهد. در بُعد دوم توسعه، نظرها به سوی اموری است که دیگر صبغه مادی ندارند؛ بلکه غیرمادی، ذهنی و فرهنگی هستند. این‌گونه امور، بُعد نرم‌افزاری توسعه محسوب می‌شوند که پاسخ‌گوی نیازهای غیرمادی و معنوی انسان است. در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، به‌ویژه در دوران سازندگی، هدف اصلی دولتمردان، نوسازی است که بیشتر به بُعد مادی توسعه، یعنی مدرنیزاسیون، توجه می‌شود و در نتیجه بخش نرم‌افزاری توسعه به حاشیه می‌رود که به تبع آن، تفسیرها و رویکردهای مختلفی از آن ارائه می‌شود. برخی، تغییر شرایط فرهنگی و سنتی جامعه را نتیجه طبیعی مدرن‌سازی و غلبه توسعه تکنوکراتیک می‌دانند و در نقطه مقابل، منتقدان مدرنیته و توسعه تکنوکراتیک، نسبت به رشد یک‌جانبه سخت‌افزاری، کم‌رنگ شدن وجوه فرهنگی و سنتی و منطبق‌نبودن این‌گونه توسعه نسبت به جامعه ایران و اکنش نشان می‌دهند که در دهه‌های بعدی نیز این مناقشات همچنان بین سیاست‌گذاران، مدیران و اندیشمندان دیده می‌شود. افزون بر اینکه در «ایران» توسعه به سبک و سیاق غربی همواره مورد مناقشه بوده و پس از انقلاب از سوی اندیشمندان، رویکردهای مختلفی نسبت به این مسئله اتخاذ شده است؛ برخی مخالف توسعه به شیوه غربی‌اند و از محوریت ارزش‌های فرهنگی، سنتی و بومی سخن گفته‌اند و برخی دیگر، با گرایش‌های روشنفکری، ایدئولوژی‌های غربی و شیوه‌های مدرن را مطرح کرده‌اند.

پژوهشگران زیادی در آثار علمی و پژوهشی خود، به طرح این جدال‌ها و رویکردهای مختلف تقابل سنت و مدرنیته و الگوی توسعه پرداخته‌اند که پای این مباحث، به ادبیات داستانی نیز کشیده شده است؛ زیرا ادبیات و هنر شیوه‌های بیان افکار و مسائل گوناگون در عرصه‌های مختلف‌اند که از این طریق، جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها، تحولات و آداب و رسوم جامعه در آن‌ها منعکس می‌شوند. در مقابل، آثار ادبی و هنری نیز متأثر از شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره خلق می‌شوند. در بحث سنت و مدرنیسم نیز ادبیات و هنر، اصلی‌ترین محمل فرهنگی برای به‌تصویرکشیدن رویارویی این دو جریان مهم فکری و تحولات ناشی از آن در جامعه ایران بوده و هست و در واقع «رمان مهم‌ترین ژانری است که از جامعه تأثیر می‌گیرد» (میشل زرافا، ۱۳۸۶: ۹). رمان بیش از هر نوع ادبی دیگری توانایی ترسیم تحولات گوناگون جامعه را داراست. از این رو «بسیاری از نظریه‌پردازان ادبی، مانند جورج لوکاچ، ادبیات داستانی و رمان را بازآفرینی واقعیت دانسته‌اند» (لابیکا، ۱۳۷۷: ۲۹۶).

بسیاری از رمان‌نویسان ایرانی، با توجه به شرایط و گرایش‌های فکری روز جامعه، به مضامین مربوط به سنت و مدرنیته توجه کرده و در آثارشان، واکنش به پیامدهای آن را از زوایای گوناگون بازتاب داده‌اند. رضا امیرخانی، از نویسندگان پساانقلابی است که در مضامین همه داستان‌هایش دوگانه «سنت و مدرنیته» دیده می‌شود. او به صورت نمادین، تجربه خاص جامعه ایران را نشان می‌دهد و سازگاری و ناسازگاری طیف‌های مختلف فکری را نیز در قالب شخصیت‌ها بازنمایی می‌کند. امیرخانی در رمان رهش، به مضمون توسعه شهری از منظر جدال سنت و نگرش‌های مدرن و فن‌سالارانه می‌پردازد و آن را به عنوان یک سوژه در اختیار ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها قرار می‌دهد. بدین ترتیب، پرداختن به توسعه در این نوشتار، نماد مدرنیسم و نوسازی است و به این مسئله می‌پردازد که الگوی توسعه به عنوان یک مفهوم، در منازعه نگرش‌های سنتی و فن‌سالاری، در رمان رهش چگونه بازنمایی شده است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره رمان رهش با روش‌ها و زاویه دیدهای متفاوت، پژوهش‌هایی انجام گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان به مقاله مصطفی گرجی با عنوان «بررسی و تحلیل رمان رهش با توجه به دیدگاه آلن دوباتن (اضطراب موقعیت)» (۱۳۹۹) اشاره کرد که به طور خاص، وضعیت و موقعیت ناهنجار انسان مدرن را بررسی و تحلیل کرده است. مقاله «نقد جامعه‌شناختی رمان رهش اثر رضا امیرخانی براساس نظریه ساختگرایی گلدمن» (۱۳۹۹) از آرزو پوریزدان پناه‌کرمانی نیز باتکیه بر نظریه ساخت‌گرایی لوسین گلدمن، جنبه‌های ادبی و جامعه‌شناختی اثر را بررسی کرده و رمان را نقدی اجتماعی بر توسعه تهران امروزی توصیف کرده و چنین نتیجه گرفته است که رمان مذکور، تصویری واقعی از اوضاع جامعه را بازتاب داده است. در مقاله دیگری با عنوان «تحلیل جامعه‌شناسانه رمان رهش رضا امیرخانی براساس نظریه بازتاب واقعیت» (۱۳۹۹) از علیرضا شوهانی و داود سلیمانی مقدم، این اثر براساس نظریه «بازتاب واقعیت» جورج لوکاج، انعکاس واقعیت‌های اجتماعی ناشی از توسعه نامتوازن شهری را مورد بررسی قرار داده و با نگاه همدلانه، نگرش امیرخانی را تأیید و به توصیف معضلات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناشی از شهرنشینی و معماری جدید در شهر تهران پرداخته است. این نویسندگان در مقاله دیگری با عنوان «آسیب‌شناسی و نقد شهرنشینی و معماری جدید شهری از منظر نویسنده رمان رهش» (۱۳۹۹) با عناوینی جزئی‌تر به همان مباحث مطرح شده در مقاله اول پرداخته‌اند که برخی از عناوین آن، مانند «نقد سیاسی با زبانی طنزآمیز» دقیقاً در این مقاله نیز تکرار شده است. نتیجه‌گیری اثر نیز با نتیجه مقاله پیشین، هم‌پوشانی دارد و آسیب‌های شهرنشینی را از نگاه رمان توصیف و تأیید کرده است.

باتوجه به پیشینه پژوهشی مطرح‌شده، نوآوری مقاله حاضر در این است که از هر دو بُعد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مدرنیته، به الگوی توسعه نگریسته و آن را در منازعه دو گفتمان سنت‌گرایی و فن‌سالاری بررسی نموده است. همچنین براساس متن، تصویرسازی، شخصیت‌پردازی و نحوه بازنمایی گفتمان‌ها را حاوی تناقضات درونی دانسته و نگاه امیرخانی را نقد کرده است و در روش، چارچوب نظری و نوع تحلیل نیز با آثار معرفی‌شده متفاوت است.

۲. مبانی نظری

روش نقد درونی یا درون‌ماندگار (Immanent critique) راهبردی فلسفی و جامعه‌شناختی است که از تحمیل معیارهای بیرونی پرهیز و براساس معیارهای درونی ارزیابی انجام می‌شود (رز، ۲۰۱۴: ۲۰۲). هدف این روش، شناسایی تناقض‌ها و توجه به کارکردها و دلالت‌های پنهان است و درواقع، تلاش می‌کند تا به نحوی غیرمستقیم، با پیدا کردن تناقض‌های یک نظریه به بهبود آن کمک کند (اکانر، ۲۰۰۴: ۲۶). خاستگاه نقد درون‌ماندگار در آثار هگل دیده شده است و نظریه‌پردازی همچون آدورنو آن را بسط داده‌اند؛ آدورنو فرآیند این روش را چنین توصیف می‌کند: «فرآیند نقد در این روش، درونی است و ایده عینیت‌یافته یک عمل از جمله یک عمل اجتماعی، موسیقایی یا ادبی، با ارزش‌هایی که خود عمل متبلور ساخته است، سنجیده می‌شود» (وحدتی دانشمند، ۱۳۹۹: ۱۲۴).

این پژوهش، با برداشت کلی از روش نقد درونی تلاش می‌کند تا با اتکا به عناصر درونی رمان، اعم از محتوا، مفهوم‌سازی‌ها، شخصیت‌پردازی‌ها و گفتگوها، ایده توسعه شهری را بررسی و تناقضات درونی آن را نشان دهد. درواقع، امیرخانی الگوی نامتوازن شهری را از منظر گفتمان سنت‌گرایی نقد کرده است؛ ولی تصویرسازی او از گفتمان‌ها و نمادسازی‌ها، حاوی تناقضاتی است که با تمرکز بر محتوا و متن داستان، می‌توان بدان دست پیدا کرد.

این پژوهش، برای بررسی رویکرد رمان رهش نسبت به توسعه مدرن شهری از دیدگاه‌های انتقادی نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت بهره می‌گیرد، با این استدلال که توسعه بدون توجه به ابعاد مدرنیته و تکنولوژی، قابل تحلیل نیست. فرانکفورتی‌ها به وجوه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مدرنیته توجه کرده‌اند و به‌طور خاص، به سیطره تکنولوژی بر انسان و اجتماع انسانی واکنش نشان داده‌اند. در میان نظریه‌های ارائه‌شده در زمینه نقد تکنولوژی، اصحاب فرانکفورت به‌صورت نظام‌مندتر و برجسته‌تر، به نقد سلطه تکنولوژی و پیامدهای آن بر زندگی انسان پرداخته‌اند که انتقادات آن‌ها، فضای فرهنگی و مصرفی جامعه سرمایه‌داری را نیز شامل می‌شود. علاوه‌براین، حیات سیاسی و اجتماعی مدرن را نیز از طریق روش نقد درونی زیر سؤال برده‌اند. این نظریه بیشتر در تلاش برای بازیافت قوه انتقادی و رهایی‌بخش

است که توسط جریان‌ات اخیر فکری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تکنولوژی پایمال شده است (برچیل و لینکلینتر، ۱۳۹۲: ۱۸۸).

به‌نظر فرانکفورتی‌ها، عقلانیت در عصر مدرن، ابزاری برای تولید فناوری است که به‌دنبال سلطه هرچه بیشتر بر جوامع مختلف است. ابزاری که به نام سعادت و عدالت برای بشریت، موجب تجاوز، استعمار و استثمار عده زیادی در راستای رفاه و تأمین منافع عده‌ای اندک شده و وضعیتی را رقم زده است که سبب ایجاد نابرابری‌های فردی، ساختاری و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است (petherbridge, 2011: 56). علاوه‌براین، در جریان صنعتی‌شدن، جامعه در دنیایی با فرآیندهای فزاینده سازمانی- اداری، به ابزارهایی برای سیطره علمی- تکنیکی بر طبیعت تبدیل شده‌اند (پولر، ۱۳۸۶: ۱۰). از دید فرانکفورتی‌ها، به‌ویژه هابرماس، زیست‌جهان باتوجه‌به اصل انعطاف‌ناپذیر سازمانی جامعه سرمایه‌داری، به‌واسطه اقتصاد و دولت (پول، بازار، قدرت و دیوان‌سالاری) پیوسته در انقیاد و استعمار غیرمستقیم است که سرانجام به غلبه عقل‌ابزاری و نگرش‌های تکنوکراتیک منجر می‌شود. فرانکفورتی‌ها از گسترش این دو عنصر در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی ابراز نگرانی می‌کنند؛ زیرا باعث می‌شود مسائل علمی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی جامعه، به‌عنوان مسائل فنی، تعریف و ارزیابی شوند و خارج از حیطه تصمیم‌گیری دموکراتیک، به‌دست متخصصان حل‌وفصل گردند که بدین‌ترتیب، علم و تکنولوژی به ابزاری برای رفع بحران مشروعیت در سرمایه‌داری متأخر و توجیه ایدئولوژیک نظام موجود بدل می‌شوند (اباذری، ۱۳۷۷: ۲۵).

جهت‌گیری اصلی مکتب انتقادی فرانکفورت، به‌سمت فرهنگ و واقعیت‌های سرمایه‌داری کشیده شده و در آن، مؤلفه‌های جامعه مدرن، صنعت فرهنگ‌سازی و سلطه سیستم بر فرهنگ یا زیست‌جهان، حاکمیت تکنولوژی و عقلانیت ابزاری، نظام بروکراتیک و مفاهیمی از این قبیل نقد شده است. بدین‌ترتیب، تحلیل نظری ما برای بررسی روایت امیرخانی از توسعه شهری، براساس چنین دیدگاه‌هایی از مکتب فرانکفورت ساماندهی می‌شود؛ به‌ویژه اینکه، مضمون اصلی رمان رهش، توسعه نامتوازن شهری است که امیرخانی آن را به‌شکل برآمده از غلبه وجه تکنوکراتی توسعه و بی‌توجهی به محیط‌زیست به تصویر می‌کشد. مکتب فرانکفورت، مجموعه متنوعی از نظرات اندیشمندان را شامل می‌شود که در این نوشتار، به کلیت دیدگاه‌های فرانکفورتی‌ها درباره نگرش‌های فن‌سالارانه تکیه داریم که متناسب با مباحث رمان، از نظرات هابرماس، مارکوزه، آدورنو و هورکهایمر استفاده خواهد شد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. روایت توسعه شهری

رمان رهش، دو نگاه فن‌سالاری و سنتی به توسعه شهری را در قالب دو شخصیت اصلی داستان و در تقابل با یکدیگر بازنمایی می‌کند. امیرخانی تفاوت این دو را از نگاه دو جنس مخالف (زن و مرد) با ویژگی‌های شخصیتی متفاوت مطرح کرده است که با یکدیگر پیوند زناشویی دارند. گفتمان «علا» در بحث توسعه شهری بر محور مدرن استوار است و با شاخص‌های نوسازی، بلندمرتبه‌سازی، برج‌سازی، توجه به فن و تکنوکراسی، گذر از سنت‌ها و کارآمدی نظم جدید پیوند دارد. در رویکرد او، مظاهر و ابزار تکنولوژیک مدرن ذاتاً بد نیستند که می‌توان از آن‌ها استفاده درست کرد. به‌نوعی عقلانیت، ابزار و تکنیک را برای مدیریت اجرایی و توسعه شهری لازم می‌داند. از همین رو، مقاومت همسرش را برای استفاده نکردن از تاب فلزی به جای تاب کنفی نمی‌پسندد (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۴۴). برای او نیز ارزش‌های فرهنگی و هویتی جامعه اهمیت دارد؛ اما گفتمانش به طبقه اجتماعی خاصی که به آن تعلق دارد و موقعیت شغلی‌اش در شهرداری وابسته است و با جنبه‌های تکنوکراتی گره خورده است.

در مقابل، گفتمان همسرش «لیا» بر محور «سنت» بنا شده و با شاخص‌های حفظ بافت‌های مسکونی سنتی، بومی‌سازی، زیست سالم، حفظ هویت سنتی و احیای سنت‌های پیشین، مفصل‌بندی شده است. بدین ترتیب، توسعه مدرن شهری، دغدغه لیا نیست؛ بلکه برای او، پاک‌ی هوا، افزایش تعداد پارک‌ها، قطع نشدن درختان از سطح شهر، نبود ترافیک، جایگزین نشدن آپارتمان‌ها به جای خانه‌باغ، دیدن نور از کلکچال و سلامتی فرزندش اهمیت دارد. او سنت را در کاسه سفالی، خانه‌باغ و بستن تاب کنفی در حیاط خانه‌اش جستجو می‌کند. گفتمان سنت‌گرایی «لیا» در بحث توسعه شهری، بیشتر بر سویه‌های سنتی و هویتی استوار است و برخلاف «علا» رفاه و آرامش را در تاب فلزی، تاورکرین و پنت‌هاوس نمی‌بیند. سبک زندگی او ترکیبی از نمادهای سنتی و مدرن است؛ اما مخالف نوسازی و توسعه تکنوکراتیک است. امیرخانی تلاش می‌کند این دو نگاه و جدال آن‌ها را در بگو‌مگوهای زن و شوهری بازتاب دهد: «قد بلند علا را می‌بینم کنار تصویر تاور ... کم نمی‌آورد. می‌گوید: تماس می‌گیرم با مرکز کنترل ترافیک مهرآباد ... می‌گویم کاشانک را منطقه پرواز ممنوع کنند. تو سندتان زمین هست، آسمان که نیست ... نمی‌خواهم دعوا را ادامه دهم؛ اما شوهرت معاون شهردار منطقه باشد ... آن وقت طرف این جور تاورش را کج و کوله تو آسمان خانه‌ات پارک کند! آرام می‌گویم: باید تو شهرداری شکایت کنی ازشان! هرگز ... قانون است. پروانه دارند باید کار کنند. من اهل این حرف‌ها نیستم که از موقعیت‌م بخواهم استفاده شخصی کنم ... یعنی اگر چیزی از آن بالا افتاد تو حیاط وقتی ایلیا بازی می‌کند، تازه جزو مسائل شما می‌شود؟ ببرد تو زمین خودش. چرا تو زمین خالی هم سایه علمش کرده است؟ ... تهران امروز را با تعداد تاورهاش می‌شناسند. تو دنیا بعد از دوی، بیش‌ترین تاور تو تهران است. این تاور امروز تو زمین هم‌سایه است، فردا تو خانه‌ما. جوش می‌آورم. باز به فکر ارتقای خانه است. بسازد و بفروشد ... یک طبقه را بکند پنج طبقه و روغن شصت درصد پیش‌روی در شش طبقه پهنه آر-

صدوسی‌ویک را بگیرد! و آخرسر هم بگوید خانه ما ... می‌دانی اگر تو یک آپارتمان نوساز بودیم، چه قدر خرجش کم‌تر بود؟! ... عصبانی‌م. می‌خواهم از بید مجنون بگویم که در تراس هیچ آپارتمانی جا نمی‌شود» (همان: ۱۱۲-۱۱۳).

تفاوت دو گفتمان در ویژگی‌های شخصیتی متفاوت نماینده آن‌ها نیز بازنمایی می‌شود. «علا» نماینده تکنوکرات‌ها، شخصیتی محافظه‌کار، ریاکار، دورو، خودخواه، تندخو و انتقادناپذیر است. او روحیه نسبتاً منفعلی دارد و فقط به منافع و حفظ موقعیت کاری خود می‌اندیشد: «موقعیت اداری من هم مهم است ... عمده بچه‌های شهرداری پراید دارند، خانه‌هاشان هم شمال شهر نیست. فکر می‌کنی نمی‌توانند ماشین سان‌روف بخرند یا خانه‌شان را بیاورند بالا؟ ته حساب‌هاشان پر است. می‌توانند، اما موقعیت اداری هم مهم است» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۲۵). «علا» برخلاف «لیا» خیلی نگران آسم فرزندان نیست. او بیشتر دغدغه حفظ وجهه اجتماعی و میز ریاست را دارد و حاضر است در این راه همه‌چیز را نادیده بگیرد. حتی اصرار دارد بچه را در مهمانی شهردار با خودشان نبرند تا سرفه‌هایش مایه آبروریزی نشود: «علا مهمانی را به روی‌م می‌آورد ... مهمانی پیش‌رفت شغلی را. شبی از سر چراغ قرمز چهارراه قبل کاشانک، وسط ترافیک سیاه، مریم سفید می‌خرد و از من می‌خواهد که مثل باقی، بدون بچه به مهمانی بیایم. قبول نمی‌کنم ... می‌گوید اگر به سرفه افتاد چه. جوابش می‌دهم که از وقتی شیر بز چوبان کوهی را خورده است، سینه‌اش به‌تر است. می‌گوید با این وضع پاش ... اگر ایلیا نیاید من هم نمایم و او می‌داند که در مهمانی‌های مدیران، نیامدن زن مدیر، به چه معناست» (همان: ۸۹).

«لیا» شخصیتی مذهبی و سنتی است؛ اما در مقایسه با «علا» نگاه و کنش متفاوتی نسبت به دین دارد و تلاش می‌کند ریاکارانه رفتار نکند. او خیلی درگیر ظواهر دینی نیست و نگاه روشنفکرانه نسبت به مسائل دارد. «لیا» گرفتار شکلی از روزمرگی زنانگی است که تمام وقتش به مدیریت داخلی منزل و مراقبت از فرزندش سپری می‌شود. از سوی دیگر، زنی تحصیل‌کرده و فارغ‌التحصیل رشته مهندسی عمران است که به‌خاطر بیماری آسم فرزندش، شغلش را رها کرده است. او راندگی می‌کند و برای خود ماشین مستقل دارد؛ اما آزادی عمل مطلق ندارد و برای فروش ماشینش نیز از همسرش باید اجازه بگیرد. آداب زنان سنتی را در برخی موارد رعایت می‌کند؛ اما زنی صددرصد سنتی نیست و در روابط اجتماعی، به‌شیوه مدرن رفتار می‌کند. او گاهی در مقابل قدرت بی‌چون و چرای «علا» تسلیم است و از خودگذشتگی نشان می‌دهد؛ به‌ویژه نقش مادری خود را در برابر فرزند بیمارش تمام و کمال ادا می‌کند. گاهی نیز در مقابل همسرش می‌ایستد و فرمان‌برداری صددرصدی زنان سنتی را ندارد. هویت او نمونه کامل از زنانی نیست که گفتمان هژمونیک سنت از آن‌ها، به‌عنوان نمونه کامل فضیلت زنانه یاد می‌کند. بدین ترتیب، در شخصیت‌پردازی و کنش‌های او، ترکیبی از شاخص‌های سنتی و مدرن دیده می‌شود.

در مجموع، مفهوم مرد، با مؤلفه‌های سنتی سلطه، قدرت تصمیم‌گیری و آزادی عمل معنا یافته و مفهوم زن نیز با مفاهیمی در فضای گفتمانی سنت، مانند دال‌های تسلیم‌پذیری، فقدان قدرت، صبر، پاکدامنی، وفاداری، عشق و ایثار تعریف شده است؛ اما هیچ‌یک از مفهوم‌سازی‌های زن و مرد، کاملاً همساز با نگرش‌های گفتمانی سنت یا مدرنیته بر ساخته نشده است. «لیا» برخلاف «علا» نمی‌تواند نسبت به خانواده، باورها و آداب و رسوم گذشته بی‌اعتنا باشد و حس نوستالژیک نسبت به سنت‌های قدیمی دارد؛ اما «علا» از سویی از زندگی سنتی گذشته فرار می‌کند و شیوه‌های زیست مدرن را به سبب آسانی، راحتی، سرعت و به‌صرفه بودن می‌پسندد، و از سوی دیگر، نمی‌تواند هویت خود را کاملاً مطابق با گفتمان مدرن سامان دهد؛ چون دائماً توسط «لیا» به سوی سنت‌ها فراخوانده می‌شود؛ ولی یادآوری شیوه زندگی سنتی گذشته‌اش در روستا، برایش خوشایند نیست و جذابیت‌های آن را در برابر سختی‌هایش، ناچیز و بی‌ارزش می‌داند: «به علا می‌گویم: می‌دانی از بوش یاد چی افتادم؟ یاد روستای شما. یاد خارستان (جمال‌آباد سفلا دامن) ... خانه‌ی مادر بزرگت ... چه کماج‌هایی درست می‌کرد پیرزن ... چه عطری داشت ... ایلیا همان‌جور با دهان پر می‌گوید: برویم خارستان ... برویم خارستان ... اما علا پوزخند می‌زند و می‌گوید: همه‌ی زنده‌گی که بوی کماج نبود ... زمستان باید میامدی و لرز می‌کردی و بوی تاپاله‌ی گاو که می‌گذاشتند تو منقل زیر کرسی، همه‌ی وجودت را می‌گرفت ... همه‌ی زندگی بی‌بی که بوی کماج نبود ... مادر بزرگت همه چیزش خوب بود ... همه چیز بی‌بی خوب نبود. برای تو که یک بار ماه غسل، توریستی آمدی همه چیزش خوب بود...» (همان: ۷۲).

«علا» به‌عنوان معاون شهرداری، با توسعه تکنوکراتیک شهری مخالفتی ندارد. در نگرش‌های سنتی «لیا» نیز توسعه و مظاهر تکنولوژی مدرن منفور نیست و در زندگی‌اش از آن‌ها بهره می‌برد؛ ولی مدافع ارزش‌های فرهنگی و زیست‌محیطی است و از تسلط نگرش‌های تکنوکراتی و سیستمی بر زیست شهری دلخور و نالان است (همانجا).

بر مبنای مکتب فرانکفورت، آنچه نگرش‌های «علا» و «لیا» را در مقابل هم قرار داده است، نه دو گفتمان، بلکه توجه هریک به بخشی از وجوه مدرنیته و توسعه مدرن است. در نگاه تکنوکراتی «علا» بیشتر وجه سیستمی و مادی توسعه مدرن برجسته است. او بر ایده نوسازی و سرمایه‌داری در توسعه شهری تأکید دارد. در رویکرد سنت‌گرایی «لیا» نیز بیشتر وجه فرهنگی و اجتماعی توسعه مدرن و زیست جهان‌عاری از آلودگی‌های صنعتی مطرح است؛ بنابراین اصل مسئله توسعه شهری، محل مناقشه هیچ‌یک از طرفین نیست و «علا» را می‌توان نماینده وجه سخت‌افزاری و «لیا» را نماینده وجه نرم‌افزاری توسعه مدرن محسوب کرد. معضلی که امیرخانی در کشاکش این دو نگرش طرح می‌کند، مسئله توسعه نامتوازن شهری است که فقط رشد سخت‌افزاری داشته است: «تهران امروز را با تعداد تاورهایش می‌شناسند» (همان: ۱۲).

از دید فرانکفورتی‌ها، تفکر سیستمی و تکنوکراتی به حاکمیت عقل ابزاری، در نهایت به قدرت‌طلبی، سلطه‌گری و استثمار می‌انجامد. «علا» به‌خاطر پشتوانه سیاسی و سیستماتیک که در شهرداری دارد، در داستان با اعتبار بالا و قدرت بیشتری بازنمایی می‌شود و خصلتی هژمونیک دارد (همان: ۱۰۳). در عقل ابزاری، انسان و ارزش‌های انسانی نادیده گرفته می‌شود؛ به‌همین خاطر، اصحاب فرانکفورت، خواهان تحقق عقل انتقادی‌اند. به‌باور آن‌ها، عقل انتقادی به مفاهمه، گفتگو و دموکراسی توجه می‌کند. آدورنو و هورکهایمر، از اندیشمندان برجسته این مکتب، در دیالکتیک روشنگری به این پرسش می‌پردازند که چرا بشر برخلاف انتظارهای عصر روشنگری که به‌دنبال مرجعیت عقل در همه حوزه‌ها بود، به‌جای ورود به وضعیت انسانی، در نوع جدیدی از توحش قرار گرفته است؟ در پاسخ، عامل آن را عقلانیت ابزاری می‌دانند که در اثر آن، همه‌چیز به سطح کالا و ارزش مبادله تنزل یافته است (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۴: ۸۴).

وجوهی از عقلانیت ابزاری و انتقادی در شخصیت‌پردازی و کنش «علا» و «لیا» دیده می‌شود که آن‌ها را در مقابل هم قرار می‌دهد. «لیا» از فرصت مهمانی شهرداری استفاده می‌کند و با سخنان پرشور، ایده‌ها و دغدغه‌های خود را بین عاملان توسعه تکنوکراتیک شهری مطرح می‌کند. او تلاش می‌کند شرایط شهر را به‌لحاظ زیست‌محیطی و هویتی، بحرانی و بی‌قرار توصیف کند تا شاید طراحان گفتمان تکنوکراسی، در تصمیمات خود تجدیدنظر کنند و دغدغه‌های او را در بازسازی شهر دخالت دهند، ولی «علا» که برای دستیابی به منصب بالاتر به‌صورت محافظه‌کارانه وارد میدان مسابقه تکنوکراتیک شهرداری شده است، از انتقادهای «لیا» بسیار عصبانی می‌شود (همان: ۹۷-۹۸).

به‌رغم اینکه «آلودگی هوا» و به‌طرز خاص «سلامتی فرزند و بهبودی بیماری آسم او» دغدغه هر دو شخصیت است، این نشانه‌های مشترک نیز نمی‌تواند رویکرد آن‌ها را به‌هم نزدیک کند. «لیا» راه‌هایی از این معضلات را در جلوگیری از بلندمرتبه‌سازی‌ها می‌بیند؛ اما گفتمان «علا» دغدغه نوسازی دارد؛ بنابراین نگاه راهبردی آن‌ها نیز در تقابل با هم قرار دارد: «اولش شهر همین‌جور بود ... همه‌ی خانه‌ها بزرگ و حیاط‌دار و کنار هم. اما حالا شهر این‌جور شده است ... تصویری می‌سازد از یک کوچه نونوارشده در تهران. ایلیا خوشش می‌آید. پس شهر این‌جوری می‌شود به‌جای آن جوری! می‌گوید این‌جوری تعداد آدم‌ها هم بیشتر می‌شود. می‌گویم آن‌وقت اتومبیل‌هاشان هم بیشتر می‌شود. ایلیا می‌گوید: آن وقت باید یک طبقه‌ی دیگر هم پل بزیم که بشود سه طبقه اتوبان! علا حساس می‌شود. مهم‌ترین پروژه‌ی دوره‌ی مدیریتی‌شان را انگار داریم مسخره می‌کنیم...» (همان: ۷۴).

در شخصیت‌های دیگر داستان نیز تعارضات سنت و مدرنیته دیده می‌شود. شیوه زندگی «صفورا» منشی «فرازنده» (بساز و بفروش) مدرن است و به‌خاطر شغلش با آخرین نمادهای تکنولوژی مدرن سروکار دارد؛ اما این مسئله به‌رغم جذابیت‌های ظاهری، برایش لذت‌بخش نیست و خواهان سبک

زندگی سنتی است: «زنم آیا؟ زن نیستم من. زن همین است که دولا نشسته است کنار در خانه‌ی ویلایی و مواظب فرزندش است... او مزه‌ی زنده‌گی را می‌چشد؛ نه کسی مثل من که صبح سحر تا بوق شب، باید بنشینم کنار دست فرازنده در این پنت‌هاوسِ نصفه‌ی منحوس و امربری بکنم. زن اوست که لذت فرزند را می‌چشد، لذت همسر را و لذت زنده‌گی را...» (همان: ۱۲۵).

درویش «ارمیا» شخصیت معنوی و منجی داستان نیز به سبب بی‌توجهی به وجوه فرهنگی و اجتماعی در توسعه تکنوکراتیک، از شهر به کوه پناه آورده است. در ظاهر، زیست او به شیوه سنتی است: «برق خورشیدی، آب چشمه، بز... همه چیزتان از خودتان است؟... کوره‌ی خورشیدی هم دارم آن بالا» (همان: ۱۷۲-۱۷۳)؛ ولی او در عین حال که دغدغه زیست سالم دارد، از وجه سخت‌افزاری مدرنیته نیز استفاده می‌کند: «گاهی جانورها را - اگر از ده تا بیش‌تر شوند - می‌فروشم و جاش گندم، یا شارژ اینترنت یا کتاب... می‌گیرم» (همان: ۱۷۲).

خلاصه اینکه، در رویکرد شخصیت‌های داستان، تلفیقی از وجوه سنتی و مدرن بازنمایی شده است؛ آنان نه به‌طور کامل از سنت‌ها رها شده و نه صددرصد مدرن شده‌اند. در هریک از آن‌ها، تناقضات درونی دیده می‌شود و مواضع یکسانی نسبت به وجوه مختلف توسعه مدرن ندارند.

۲-۳. آسیب‌های توسعه مدرن و تکنوکراتیک

در بحث توسعه تکنوکراتیک، بیشتر مخالفت‌ها و نقدها، متوجه آسیب‌ها و معضلات آن است. امیرخانی، غلبه نگاه سیستمی و آسیب‌های آن را در توسعه شهری نشان می‌دهد و سیاست‌های تکنوکراتی مدیران شهری را نقد می‌کند. او توسعه مدرن و تکنوکراتیک کلان‌شهرها را حاوی معضلاتی جدی همچون: آلودگی هوا، ترافیک، بافت‌های فرسوده، افزایش جمعیت، رشد بی‌رویه زیرساخت‌های شهری و از بین رفتن سلامت جسمی و روحی توصیف می‌کند. امیرخانی، تأثیر این مسئله را بر سلامت شهروندان، به‌ویژه در قشر حساس، با بیماری آسم کودک داستان، بازنمایی کرده است.

آسیب‌های نگاه صرفاً مادی و سخت‌افزاری به توسعه مدرن و بی‌توجهی به ابعاد معنوی، فرهنگی و اجتماعی از دید «لیا» نماد سنت و نماینده وجه نرم‌افزاری توسعه مدرن مطرح می‌شود. در نگاه «لیا» زیست محیط یا به تعبیر اصحاب فرانکفورت، زیست جهان بر سیستم اولویت دارد. در حالی که غلبه نگرش تکنوکراتی و توجه به وجه سخت‌افزاری توسعه، باعث مخدوش شدن زیست جهان می‌شود. معضل آلودگی هوا در داستان، نمونه‌ای از غلبه سیستم بر محیط زیست است: «اما برج فرازنده را زودتر پیدا می‌کنم. از نمای بالا هم انگار که برج نصفه باشد. انگار برج دیگری باید در خانه‌ی عمو هم سایه ساخته شود که نری و ماده‌گی‌های نقشه‌ی برج فرازنده را ببوشاند... آسمان خاکستری تهران را می‌بینم» (همان: ۱۸۵).

در این دیدگاه، از بین رفتن زیبایی و بی‌روح شدن شهر به شکل نتیجه غلبه توسعه بی‌رویه مادی و سخت‌افزاری بازنمایی می‌شود: «به شهر نگاه می‌کنم. پرهیبی خاکستری از اشکالی نامنظم. سیخ‌هایی که جا و بی‌جا به سوی آسمان نشانه رفته‌اند» (همان: ۵۴) علاوه بر این، تسلط سیستم بر زیست‌جهان و توسعه نامتوازن شهری با رشد‌های ناقص‌الخلقه و برج‌های سربه‌فلک‌کشیده به تصویر کشیده می‌شود: «ایلیا از نشانه‌های بتنی مخروطی می‌پرسد و جوابش می‌دهم که این‌ها نشانه‌های هزار و هشتصد هستند؛ یعنی بالای هزار و هشتصد متر ساخت‌وساز در تهران ممنوع است. ایلیا ساخت‌مانی را نشان می‌دهد که بالاتر ساخته‌اند. نمی‌دانم چه باید بگویم. می‌گویم از بابا علا پرسد» (همان: ۴۹). در جای دیگر، این برج‌ها، عاملی مؤثر برای آلودگی، تغییر فرهنگ و فضای شهری مطرح می‌شود: «به ایلیا قول می‌دهم که تو هفته با هم برویم کوه. پزشکش هم توصیه کرده است که کوه برویم؛ البته نه کوه‌های تهران که دیوار نگه‌دارنده‌ی آلودگی هستند. قاعدتاً منظور پزشک از کوه و کوهستان، جایی خوش‌آب و هوا بوده است؛ نه دارآباد که همین سر کاشانک است و همه‌ی باد جنوب غرب به شمال شرق تهران تو دیواره‌اش جمع می‌شود» (همان: ۴۸).

فرانکفورتی‌ها، چالش‌های هویتی انسان را برآمده از نظام سرمایه‌داری می‌دانند. مارکوزه، در کتاب *انسان تک‌ساحتی* به نظام سرمایه‌داری و جامعه صنعتی آمریکا می‌تازد و تکامل تکنولوژی را به زیان طبیعت، آزادی و خودمختاری بشر می‌داند و چنین می‌گوید: «تکنیک یک واقعیت تاریخی است، واقعیتی که وضع ویژه‌ای در طبیعت پدید آورده و زندگی بشر را دگرگون ساخته است، تکنیک به همان نسبت که در افزایش و تکامل ابزار تولید همت گماشته، بهبود یافته به همه چیزهای جهان، نظر سودجویانه افکنده تا آن پایه که واقعیت هستی انسان را در جهان از یاد برده است و او را چون ابزار و وسیله تولید به حساب آورده است» (مارکوزه، ۱۳۷۸: ۸).

بی‌توجهی به هویت فرهنگی را می‌توان از پیامدهای غلبه نگاه سیستمی و تکنیکی محسوب کرد. امیرخانی، شهر را نماد هویت فرهنگی می‌گیرد و تغییر لایه‌های فرهنگی را در کاشانک (منطقه یک تهران) نشان می‌دهد و با این نمادسازی، پیامدهای منفی سیاست‌های تکنوکراسی را بر هویت فرهنگی به تصویر می‌کشد. طبق این تصویرسازی، هویت فرهنگی شهر در حال ویرانی و دگرگونی است؛ زیرا هویت شهر در گذشته متکی به آیین‌های کهن بوده و آسایش و آرامش شهروندان را در پی داشته است؛ اما شرایطی فعلی، همچون سمی خطرناک برای حیات شهروندان، مضر است. در داستان، وارونگی شهر محوریت دارد؛ اما این وارونگی در سطوحی مانند ارزش‌ها و هنجارها نیز نمود دارد. عنوان کتاب *رهش* نیز بر مبنای وارونگی شهر و همسو با آن انتخاب شده است. نگرانی امیرخانی، از الگوشدن وارونگی شهر، برای وارونگی کل کشور است. او تهران را به لحاظ الگوی توسعه، شهری سوخته می‌بیند که باید به‌عنوان آینه عبرت به آن نگریسته شود (امیرخانی، ۱۳۹۶: ۳).

امیرخانی با نمادسازی «مادربزرگ» به‌عنوان هویت شهر، بخشی از دگرگونی‌های هویتی را در نحوه بازسازی و توسعه‌یافتگی بازگو می‌کند: «خانه مادربزرگ من، تو محله خانی‌آباد بود. هنوز هم هست. کوچه مسجد قندی. ما دو نسل است که در کاشانک زندگی می‌کنیم. اما حتی ایلیا هم می‌داند که باید خودش را اهل خانی‌آباد معرفی کند. او هم می‌داند که هویت شهری ما، از خانه مادربزرگ است. از درخت‌چه انار و پنج‌دری و هشتی خانه مادربزرگ. خانه مادربزرگی که تاورکین همسایه توش سرک نمی‌کشید ... اگر شهری به خانه‌های مادربزرگش احترام نگذارد، فرو می‌پاشد. اگر مادربزرگ جناب شهردار، اهل همان شهر نباشد، شهر توسعه پیدا نمی‌کند. بزرگ می‌شود اما توسعه پیدا نمی‌کند. رشدش می‌شود مثل تولیدمثل سلول سرطانی. شهر زیر سایه خانه مادربزرگ‌هاش شهر می‌شود» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۹۷). در این گفتگو، نقش مدیران تکنوکرات شهری در تغییر هویت فرهنگی شهر برجسته است ولی در ادامه داستان، دغدغه‌ی راوی نسبت به هویت شهری و ملی در برابر خانه، کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه می‌شود و او دائم تکرار می‌کند: «برای من خانه مهم‌تر از شهر و شهر مهم‌تر از کشور است» (همان: ۱۱۱).

بین دغدغه‌های فرهنگی و هویتی شهر، توجه به مذهب برجسته‌تر است؛ زیرا مذهب از مؤلفه‌های مهم فرهنگی است. امیرخانی، نقش سیاست‌های تکنوکراسی در تغییر هویت شهر و بی‌توجهی به مذهب را چنین توضیح می‌دهد: «چند وقت دیگر ماه رمضان است و مردم تهران در روز گرم هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و زندگی‌شان پس از افطار است. درحالی‌که اصلاً زندگی آن ساعت وجود ندارد. تمام کشورهای مسلمان دست‌کم پس از افطار، شهر شبانه دارند. کلان‌شهرها به دلیل مشکلات ترافیکی نیازمند زندگی شبانه هستند ... در پردیس شهری ساخته‌ایم که قبرستان ندارد» (امیرخانی، ۱۳۹۷: الف: ۴).

مذهب، در طراحی‌ها و معماری‌های گذشته نیز نقشی تعیین‌کننده داشته است؛ ولی حاکمیت نگاه تکنوکراتیک و توجه به وجه مدرنیزاسیون باعث می‌شود الگوی طراحی‌ها و ساختمان‌سازی‌ها همسو با فرهنگ غرب تغییر کند و نقش سویه‌های مذهبی کم‌رنگ شود. امیرخانی تغییرات فرهنگی برآمده از معماری مدرن را در معماری داخلی خانه‌ها مطرح می‌کند: «این آش‌پزخانه‌های آپن مال فرهنگ من و شما نیست حاج‌آقا. فشار آرشیتکت‌هاست دیگر ... مطبخ‌ها قدیم کجا بودند. تو زیرزمین. کوتاه‌ترین سقف‌ها را داشتند که والده‌ی بنده و شما آن‌جور با نجابت توش پخت و پز کنند ...» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۱۲۳).

امیرخانی، برنامه‌های تکنوکراسی را با فرهنگ و تمدن اسلامی نیز ناسازگار نشان می‌دهد. با ورود یکباره داستان به تاریخ دوران صفوی، دغدغه تمدن‌سازی قوت می‌گیرد. رویکرد تمدنی او به توسعه شهری، با تمثیل و شبیه‌سازی هویتی بین مدینه و زن و همچنین قائل شدن نقش توسعه‌بخشی و

تمدن‌سازی برای زن، پرننگ‌تر می‌شود. او با انتخاب زن به‌عنوان راوی داستان، این اتصال را نشان می‌دهد، به‌ویژه که راوی، نقش مادری نیز دارد و سرآغاز چالش‌هایش با وجه سخت‌افزاری توسعه شهری و مدرنیزاسیون، به بیماری فرزندش مرتبط است. امیرخانی در این باره می‌گوید: «توسعه در خانه رخ می‌دهد و در دست زنان است. توسعه یعنی تربیت کودکان و بار اصلی تربیت بر عهده زنان است. تمدن‌سازی هم بار اصلی‌اش بر دوش زنان است که کودکان را در بالین خود پرورش می‌دهند و لذا روشن است که راوی چنین داستانی زن باید باشد» (امیرخانی، ۱۳۹۶). بنا بر چنین دیدگاه‌هایی، منظور از نحوه شخصیت‌پردازی و نقش‌های زنان داستان، صرفاً زنانگی نیست؛ بلکه صرفاً زنی که زاینده است و وظیفه مادری دارد، تمدن‌زاست. براین اساس، «لیا» وجه ایجابی و «صفورا» وجه سلبی تمدن‌سازی است: «زنم آیا؟ زن نیستم من. زن همین است که دولا نشسته است کنار در خانه‌ی ویلایی و مواظب فرزندش است ... او مزه‌ی زنده‌گی را می‌چشد؛ نه کسی مثل من که صبح سحر تا بوق شب، باید بنشینم کنار دست فرازنده در این پنت‌هاوسِ نصفه‌ی منحوس و امربری بکنم. زن اوست که لذت فرزند را می‌چشد، لذت همسر را و لذت زنده‌گی را ...» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۱۲۵).

حوزه خانواده و روابط زن و مرد نیز از آسیب‌های توسعه تکنوکراتیک و قدرت ناشی از آن در امان نیست. در داستان، نگاه اعتراضی «لیا» به رشد بی‌رویه ساختمان‌سازی‌ها و نمادهای مدرن در شهر و تخریب محیط‌زیست و دفاع «علا» از وجوه تکنوکراتی توسعه، باعث بالارفتن اختلافات و فاصله‌گیری آن‌ها از یکدیگر شده است: «فکر می‌کنم که آیا علا برمی‌گردد؟ دلش برای ایلیا تنگ نمی‌شود؟ برای من چه؟ برای سال‌ها زنده‌گی مشترک ...» (همان: ۱۲۴).

فروپاشی ساختار خانواده و اختلال در روابط زن و مرد را می‌توان طبق مکتب فرانکفورت، ذیل آسیب‌های کنش ارتباطی در دنیای مدرن تحلیل کرد. فرانکفورتی‌ها و به‌طور خاص، هابرماس معتقد است که مدیریت سیاسی جامعه با قبضه قدرت، پول و سرمایه‌داری، کنش ارتباطی طبیعی موجود در زیست‌جهان را مخدوش می‌کند و آن را به استعمار خود در می‌آورد و پس از آن نیز، بحران‌های عقلانیت، مشروعیت و انگیزه ایجاد می‌شوند و به‌دنبال آن، آسیب‌های اجتماعی یکی پس از دیگری بروز می‌کند (ریترز، ۱۳۹۳: ۷۱۸).

یکدستی جوامع، از دیگر آسیب‌های توسعه تکنوکراتیک و تسلط سیستم بر زیست‌جهان است. از دید فرانکفورتی‌ها، به‌ویژه هورکهایمر و آدورنو، تسلط سیستم بر زیست‌جهان و نادیده‌گرفتن وجوه فرهنگی و نرم‌افزاری، جامعه را تک‌ساحتی می‌کند و فرهنگ را به‌عنوان یک صنعت در خدمت بخش سخت‌افزاری قرار می‌دهد؛ با تعمیم این رویکرد، به تمامی جوامع، خصلتی عام و جامع می‌دهد و به همه‌چیز، نقشی یکسان تحمیل می‌شود (هورکهایمر و آدورنو، ۲۰۰۲: ۹۵). در داستان، این معضل، به‌نوعی با مدل و الگوی مشترک توسعه شهری برای همه مناطق تهران و ایران بدون توجه به تفاوت‌ها و

فرهنگ‌ها بازنمایی می‌شود. امیرخانی، به الگودهی منطقه یک تهران برای سایر مناطق اعتراض می‌کند و این دغدغه، دلیل تمرکزش بر منطقه کاشانک در داستان عنوان می‌شود: «من اساساً منطقه یک تهران را عمداً انتخاب کردم؛ زیرا که جایی است که الگوی تهران است و تهران جایی است که الگوی ایران است» (امیرخانی، ۱۳۹۷ الف: ۴). در واقع، این مدل توسعه کشور، علاوه بر اینکه گرفتارشدن به معضلات تهران را در بردارد، الگو و خصلت‌های واحدی را بر همه مناطق تحمیل می‌کند.

زندگی اجتماعی نیز از آسیب‌های توسعه تکنوکراتیک مصون نیست. خشونت‌های اجتماعی برآمده از ترافیک، کودکان کار، فساد سیستماتیک اداری، سوءاستفاده از امکانات دولتی و بیت‌المال، ارزش‌زدایی یا چیرگی ارزش‌های مادی بر ارزش‌های معنوی، از جمله معضلاتی است که زندگی اجتماعی شهروندان را آشفته کرده است. بخشی از این معضلات، در درگیری‌های «لیا» با سیستم اداری تهران به تصویر کشیده می‌شود. نظام سیستماتیک مدرن در داستان، به جای اینکه ساختارمند و راهگشا عمل کند، بی‌نظم و بی‌ثبات جلوه‌گر می‌شود. با وجود ساختارهای مدرن، کارچاق‌کن دیروز و پارتی امروز و رشوه‌گیران قانونی، نقش مؤثرتری در پیشبرد کارها دارند: «اسم داشت مرحوم هم‌سایه! چیزی که نداشت فرزند! برای همین وصیت کردند که ملک‌شان وقف شود. من ملک را از اوقاف خریدم و الان متولیت موقوفه‌ی ایشان هم هستم و کل مسائل وقف‌شان را پیگیری می‌کنم ... عمو هم‌سایه وقف عام کرده‌اند، نه وقف ساخت‌مان شما! ... من اصلاً کافر محروم‌الدم! اوقافی‌ها مثل بنده و شما نیستند، از علماها هستند. آن‌ها به‌تر می‌دانند چه جور زمین‌های وقفی را به کاربری واقف نزدیک کنند. میلیارد میلیارد از من گرفته‌اند که حرف واقف درست دریابید ... این‌ها را باید از اوقاف بپرسید» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۴۲-۴۳).

بیگانگی اجتماعی، نابودی روابط سنتی انسان‌ها و گسست تداوم زمانی و مکانی واحدهای همسایگی، از دیگر آسیب‌های توسعه مدرن و نوسازی کالبدی شهرهاست: «تبلیغات نبوده است ... یک‌جور آشنایی محلی یا هم‌سایه‌گی بوده است. به‌تر نیست اگر سایه‌ی مشترکی هم‌سایه‌ها را هم‌سایه کرده است، بیش‌تر بچه‌ها هم‌دیگر را ببینند؟» (همان: ۱۶۱).

تراکم جمعیتی در سبک زندگی شهرنشینی، باعث ارتباط بیشتر و آشنایی عمیق نشده؛ بلکه برقراری ارتباطات و تعاملات اجتماعی افراد، زودگذر و ناپیوسته است و تماس‌های ارتباطی، به ابزاری برای دستیابی به اهداف موردنظر بدل شده است: «ایلیا را می‌گذارم خانه. بازی همه‌گانی و کار عمومی در کوچه که شروع نشده، تمام شد. هم‌سایه‌ای هم ندارم که بتوانم ایلیا را به او بسپارم» (همان).

در این نوع روابط، زندگی شهری همراه با ملال و یکنواختی است و لذت‌بخش نیست. توفیق کلان‌شهرها در نوسازی و بُعد سخت‌افزاری، رهایی و آسودگی را از سوژه‌های جمعیتی خود می‌گیرد و زمینه‌ساز نابودی زندگی انسانی در شهرها می‌شود. همان طنز تراژیک شهرسازی مدرنیستی که

پیروزی‌اش به نابودی همان زندگی شهری کمک کرده است؛ زیرا که آزادی و رهایی آن، آرزوی این نوع شهرسازی بوده است (برمن، ۲۰۰۷: ۲۰۵). از دید فرانکفورتی‌ها نیز آرمان رهایی انسان از بند خرافه‌های سنتی، باعث اسارت در افسارهای عقلانیت ابزاری و قفس آهنین خرد بوروکراتیک می‌شود. زیمل پیش از اصحاب فرانکفورت، این معضلات را مطرح کرده و می‌گوید شهرهای بزرگ و متراکم، به زندگی انسان‌ها فشار می‌آورد و هویت فردی و آزادی آن‌ها را به خطر می‌اندازد (زیمل، ۱۳۷۲: ۶۱). علاوه بر این‌ها، در رمان به صورت گذرا و پنهان، پیامدهای دیگری ناشی از سیاست‌های تکنوکراسی دیده می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به فسادهای مالی، ساختارهای معیوب بوروکراتیک اداری، نادیده گرفتن ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی و مسائلی مانند افزایش مشکلات روحی، بی‌اعتمادی، منفعت‌طلبی، فردگرایی، گسست زوجین، طلاق و مسائلی از این دست در حوزه خانواده اشاره کرد که مجموعه این آسیب‌ها را اصحاب فرانکفورت، ناشی از اتخاذ استراتژی تکنوکراسی و توسعه مبتنی بر مدرنیزاسیون صرف دانسته‌اند. امیرخانی در رهش رویکرد مدیران تکنوکرات به این شیوه از توسعه را نقد می‌کند و مردم را قربانی سیاستگذاری‌های رسمی می‌داند که خودشان سهمی در این بحران‌ها ندارند: «اتفاقاً به نظر من اگر کسی این بیماری را به‌ش داده باشد تویی؛ نه من ... به‌واسطه‌ی شغل، نه به‌واسطه‌ی ژن! یکی-دو ضربه‌ی کاری با هم به‌ش زده‌ام؛ شهرستان و تهران، دوگانه‌ای که دیوانه‌اش می‌کند؛ همان‌طور که جنوب شهر و شمال شهر مرا که اصل‌م مثل همه‌ی تهرانی‌ها از جنوب شهر است و یکی دو نسل بیش‌تر نیست که در شمال شهر زنده‌گی می‌کنم. ضربه‌ی کاری دوم هم همان ربط آلوده‌گی است به مدیریت شهری در اداره‌هاشان! چیزی که اصلاً نمی‌پسندد و هنوز خیال می‌کند مثل جهادگران زمان جنگ مشغول کاری است فرازمینی! نمی‌داند که حتا زمینی هم کار نمی‌کند، نزدیک شده است به کار زیرزمینی!» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۳۵-۳۶).

۳-۳. نقد و بررسی رمان براساس متن و باتکیه بر دیدگاه‌های اصحاب فرانکفورت

امیرخانی، ریشه معضلات تهران را فقط در توسعه تکنوکراتیک و رشد بی‌رویه ساختمان‌سازی‌ها، بلندمرتبه‌سازی‌ها و اتوبان‌ها می‌بیند. او از پل صدر انتقاد می‌کند، بدون توجه به اینکه چه حجم ترافیکی را جابه‌جا می‌کند. هرچند افزایش زیرساخت‌ها، معضلات تراکمی کلان‌شهرها را حل نمی‌کند؛ زیرا هرچه به زیرساخت‌ها می‌افزایند، جمعیت نیز افزایش می‌یابد؛ یعنی حل معضل از این طریق، تبدیل به یک دور باطل شده است. غافل از اینکه توجه صرف به توسعه شهرهایی مانند تهران و تراکم انبوه ساختارهای مدرن و همه امکانات آموزشی، پزشکی، تفریحی و شغلی در آن، به افزایش مهاجرت‌ها منتج شده است؛ بنابراین، به‌جای حل این تراکم امکاناتی، ناچارند رشد عمودی و افقی شهر را بالا ببرند. به‌نظر می‌رسد معضل اصلی را باید در حاکمیت نگاه بازاری، سودمحوری و رقابتی بر توسعه

کلان‌شهرها جستجو کرد که باعث انبوه جمعیت و به‌حاشیه‌رفتن ابعاد اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی می‌شود. این نوع نگاه، فقط به گروه مدیران و بساز و بفروش‌ها و طیف خاص سیاسی مربوط نمی‌شود، صاحبان املاک و برخی مردم نیز به‌جای یک خانه‌دریست و ویلایی، یک آپارتمان چندطبقه را ترجیح می‌دهند و هرچه مرتفع‌تر و واحدهای بیشتری داشته باشد، سود بیشتری نصیب هر دو (صاحب‌خانه و بساز و بفروش) می‌شود. به‌بیان دیگر، نگرش‌های سرمایه‌دارانه و تفکر منفعت‌طلبی حاکم می‌شود: «این خانه‌ی پدر من است. پیش از انقلاب ما این‌جا ساکن بوده‌ایم ... مدیر ساختمان می‌گوید: اگر راست می‌گویید و خانه‌ی خودتان است، چرا نمی‌گویید و نمی‌سازیدش؟! این همه پول بی‌زبان را رها کرده‌اید برای چه؟ ... فریاد می‌کشم: چون دوست نداریم شهرمان را تبدیل کنیم به قوطی کبریت‌های کنار هم ...» (همان: ۱۴۷). «فرازنده» و «علا» در داستان، نماینده تفکر منفعت‌طلبی‌اند: «وظیفه‌مندم آقای مهندس! نفرمایید ... انشالله ملک شما را هم - قابل بدانید - برمی‌داریم و نونوار می‌کنیم ... یک استراکچر درخشان و نمای رومی و یک بنای لاکچری!» (همان: ۳۸). بنابراین با نوع نگاه بازاری و سوددهی بیشتر، شهر از محیط انسانی و زیستی به بازار تغییر هویت می‌دهد و مسائل انسانی و ارزشی کم‌رنگ می‌شود: «فرازنده با همان ادبیات درهم و برهمش توضیح می‌دهد که معماری پنت‌هاوس، پست‌مدرن است ... بعد اشاره می‌کند به علا. آقای مهندس بهتر می‌دانند این مسائل نو را ... فرازنده می‌گوید: پس خانم مهندس لیایی خودشان بهتر می‌دانند گرفتاری ما را. نه! بهتر نمی‌دانم. نمی‌دانم که چه جور می‌شود در ملک دیگری تاور علم کرد ... تصرف عدوانی کرده‌اید» (همان: ۴۰-۴۱). امیرخانی، منطبق منفعت‌طلبی و سوددهی را فقط به مدیران تکنوکرات و دوره خاصی از مدیریت شهرداری ربط می‌دهد؛ درحالی‌که همه اعم از مدیر و مردم در پیروی از این الگو سهیم‌اند و به‌نوعی هم‌تیب شده‌اند، هم‌تیب‌شدنی که رگه‌های آن را طبق دیدگاه اصحاب فرانکفورت باید در نادیده‌گرفتن وجه فرهنگی و نرم‌افزاری مدرنیته جستجو کرد؛ چراکه در تفکر مدرن و به‌ویژه وجه سخت‌افزاری آن، نمادسازی مدرن با سیاست‌های کاسب‌کارانه و اقتصاد رسمی، پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد.

فضاسازی رمان از چالش‌ها و درگیری شخصیت‌های آن در کلان‌شهری مانند تهران، بیانگر تأثیر و ارتباط متقابل فضا و کالبد شهری با روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تغییر سنت‌هاست. فضاسازی رمان در این باره کم‌رنگ است؛ اما نشان از این واقعیت دارد که تغییر و تحولات شهری، ارتباطی معنادار با وجوه مختلف مدرنیته دارند؛ زیرا جامعه مدرن در کلان‌شهر شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، کلان‌شهری و سیاست پولی، زمینه را برای وجه مادی و سخت‌افزاری توسعه مدرن فراهم می‌کند و به‌تبع آن، امید است که تغییرات فرهنگی و اجتماعی همسو با کلان‌شهری و مدرن‌شدن ایجاد شود. بنابراین به‌نظر می‌رسد یکسونگری امیرخانی در بازتاب مسائل توسعه نامتوازن تهران، نادرست است و معضلاتی مانند آلودگی هوا فقط به سوءمدیریت شهرداری بازمی‌گردد بلکه عوامل مختلفی مانند الگوهای رفتاری مردم

و تضاد سیاست‌های کلان توسعه‌ای در آن دخیل است. برای مثال، تولید انبوه خودرو نه تنها به عرضه‌ی ارزان آن کمک نکرده بلکه به رفاه‌طلبی، راحت‌طلبی و فردگرایی شهروندان دامن زده است که نتیجه‌ی آن، تعداد زیاد خودروهای تک‌سرنشین است؛ یعنی هرچه وجه سخت‌افزاری رفاه مدرن بیشتر می‌شود، جدا از مزایای آن، فضا برای انبوه و تراکم بیشتر باز می‌شود. پیش‌پاافتادگی و سادگی مسئله‌ی تضاد سیاست‌ها از چشم «ایلیا» - کودک داستان - نیز دور نمی‌ماند: «فرمانیه شلوغ است، می‌روم پایین‌تر و می‌اندازم تو صدر که دو طبقه شده است ... طبقه دوم را که نساخته بودند، پایین همین‌قدر شلوغ بود! حالا که ساخته‌اند، شلوغی دوبرابر شده است. نصف طبقه بالا و نصف طبقه پایین. مثل سابق ... می‌روم بالا ... ایلیا می‌گوید: پل که ساختیم، باید قانیا کم شود. بالا هم که مثل پایین است. این همه قانیا از کجا اضافه شد؟» (همان: ۶۰-۶۱). بنابراین سیاست‌های اصلاح‌طلبانه به کلاف سردرگمی تبدیل شده که هر طرف آن را می‌گیری، درهم می‌پیچد و راه به جایی نخواهد برد. طبق دیدگاه‌های اصحاب فرانکفورت، بخشی از این پیچیدگی‌ها را می‌توان به بی‌توجهی مدیران به وجوه مختلف توسعه‌ی مدرن و یا توجه صرف به یک وجه از آن مربوط دانست؛ چنانکه «لیا» فقط به وجه ملموس سنت‌ها در شهر گرایش دارد. «علا» نیز فقط نگاه نوسازی به شهر و فضاهای آن دارد. نماد سنت و مدافع وجه فرهنگی و انسانی، توسعه‌ی شهری را در هاله‌ی ناتوانی‌ها و نابرابری‌ها می‌بیند؛ اما نماد تکنوکرات و موافق با توسعه‌ی تکنوکراتیک شهر، برای ارتقای درجه‌ی مدیریتی، قدم بر نردبان ناهمگونی‌ها می‌گذارد و هر دو گفت‌وگو نیز تا پایان داستان بر رویکرد خود اصرار دارند: «رد زنجیر شنی لودری را می‌بینم روی چمن‌های آخرین پارک باقی‌مانده‌ی شهر ... علا دارد راهی را می‌رود که ته ندارد ... ما این‌جا بعد از رهش او را می‌بینیم که تا ته راه را رفتنی‌ست. برای‌ش با صدایی زیر می‌خوانم: رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد، صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد» (همان: ۱۸۷).

دعواهای زن و شوهری در داستان، از جدال همیشگی این مسائل در برنامه‌های توسعه‌ی ایران حکایت دارد. برخی از مدیران تکنوکرات، برای توجه به وجوه فرهنگی، فقط به ساخت نمادهای ظاهری سنتی و مذهبی در سطح شهر بسنده کرده‌اند. پرداختن به این مسئله در داستان مغفول مانده است. صرف نمادسازی برای تغییر فضای فرهنگی و توجه به سنت‌ها کافی نیست؛ چراکه توسعه‌ی تکنوکراتیک، اقتضائات خاص خود را دارد و نمی‌توان با ورود روزافزون تکنولوژی و مظاهر مدرن به سبک زندگی مردم، انتظار وفاداری به سنت‌ها را داشت. از سوی دیگر، حذف ابزار و مظاهر مدرن، زندگی انسان‌ها را دچار اختلال می‌کند. کلاف سردرگمی که نه در نمونه‌ی خاص توسعه‌ی شهری، بلکه در مدرنیته‌ی ایرانی و الگوی توسعه‌ی کشور سر دراز دارد. دوسویه‌بودن شخصیت‌های داستان و گزینشی‌عمل کردن آن‌ها در انتخاب برخی از نمادهای مدرن و سنتی نیز تا حدودی ناگزیری آن را نشان می‌دهد.

نکته دیگر اینکه، نقدهای امیرخانی صرفاً متوجه پیامدهای منفی توسعه تکنوکراتیک نیست بلکه با تمرکز بر دوره‌ای خاص از مدیریت شهرداری، سیاست‌های تکنوکراسی و ایدئولوژی آنان را در طیف خاص سیاسی نقد می‌کند. این مسئله از دید زیباشناسان مکتب انتقادی فرانکفورت، با بحث تعهد هنری بیگانه است؛ زیرا آن‌ها معتقدند که هنرمند نباید خود را محصور هیچ نوع ایدئولوژی کند و تحریک سیاسی مخاطب را از طریق پیام‌دهی آشکار به نقد می‌کشند (شجاع، ۱۳۹۵: ۱۴۰). از سوی دیگر، امیرخانی در بحث توجه به وجه فرهنگی و نرم‌افزاری توسعه، سنت‌گرایی را تبلیغ می‌کند؛ ولی ایدئولوژی سنت‌گرایی او در نگاه به توسعه شهری مشخص نیست و با آمیزه‌ای از مذهب، عرفان، درویش‌مسلمی، آداب و رسوم قدیمی، سبک زندگی سنتی (خانه‌باغ و سفال و غیره)، حس‌های نوستالژیک، دغدغه‌های زیست‌محیطی و تعصبات مردانه، مفهوم‌سازی شده است و هریک از نماینده‌های سنت و توسعه تکنوکراتیک، در سمت‌وسوگیری به یک جانب سرگردانند؛ آن‌ها در جایگاه‌ها و موقعیت‌های مختلف، رویکردهای متفاوتی را با توجه به منافع‌های فردی‌گزینش و اتخاذ می‌کنند. «علا» فناوری روز را در توسعه شهری می‌ستاید و از شیوه زندگی گذشته بیزاری می‌جوید؛ ولی در ارتباط با همسرش، سنت‌گرا رفتار می‌کند. او مخالف توسعه تکنوکراتیک شهر نیست؛ چون با منافع‌های شخصی او (ارتقای پست، قدرت و افزایش سرمایه) گره خورده است. «لیا» نماینده سنت نیز همه دستاوردهای مدرن را نفی نمی‌کند و نسبت به مؤلفه‌های مدرن غربی مانند آزادی، حق اجتماعی زنان، دموکراسی و غیره اعتراضی ندارد و موافق آن‌هاست. او فقط منتقد توسعه سخت‌افزاری و ساختاری مدرن است که محیط‌زیست پاک و سالم را از آن‌ها گرفته است. بیشتر اعتراضات و پیگیری‌هایش نیز به‌خاطر بیماری آسم فرزندش است؛ بنابراین در رویکرد او نیز سویی‌هایی از منافع‌های شخصی دیده می‌شود.

طبق دیدگاه‌های مکتب فرانکفورت، معضلات زیست‌محیطی و مسائل فرهنگی و اجتماعی توسعه تکنوکراتیک، برآمده از عقلانیت ابزاری است. این نوع عقلانیت، از درک حقیقت‌ها و ارزش‌ها ناتوان است (باتامور، ۱۳۹۴: ۳۴) و نمی‌تواند برای انسان، آزادی معقول، عدالت و آرامش را به ارمغان آورد (مارکوزه، ۱۳۷۸: ۱۷). از نظر آدورنو و هورکهایمر نیز عقلانیت ابزاری و نگرش‌های فن‌سالارانه، به پیدایش جامعه سرکوب‌گر منجر می‌شود و امکان آزادی و رهایی انسان را به حداقل کاهش می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۹: ۱۸۴). آدورنو می‌گوید که گستره و نفوذ سلطه تکنیک و عقلانیت ابزاری بر فرد، چنان ظریف و نامرئی است که شخص دچار توهم آزادی می‌شود؛ این سلطه بر همه جوانب زندگی انسان‌ها وارد شده و عرصه‌های خودآگاه و ناخودآگاه آنان را تحت نظارت و کنترل خود درآورده است. (آدورنو، ۱۹۹۱: ۱۶۹).

در داستان، نبود آرامش، رهایی و نارضایتی از شلوغی شهر، ترافیک و بلندمرتبه‌سازی‌ها در اعتراضات «لیا» به همسرش بازتاب می‌یابد. در نهایت، امیرخانی راه رهایی و رهش از وارونگی شهر را به آرمان‌شهر ختم می‌کند و پادزهر آن را به عرفان و درویش‌مسلمی پیوند می‌زند. درویش داستان نیز راه نجات را با پاراگلایدر و در راه‌های آسمانی جستجو می‌کند: «ارمیا فریاد می‌کشد: پریدیم ... پرش ... می‌گویم: رهیدیم ... رهش ... رهش ... عجب نام خوبی است برای ایربُرُن شدن و از زمین بلندشدن» (امیرخانی، ۱۳۹۷: ۱۸۵-۱۸۷)؛ اما درویش‌گری و به‌کوه‌زدن، نوعی انفعال مایوسانه را به پیش می‌کشد. گره‌خوردن داستان به شعر «قصه دخترای ننه دریا»ی احمد شاملو، این ناامیدی را تقویت می‌کند: «دنیا زندون شده: نه عشق، نه امید ... برهوتی شده دنیا که تا چشم کار می‌کنه مرده‌س و گور. نه امیدی - چه امیدی؟» و تنها نقطه امید آن در مصرع «آخ اگه بارون بزنه!» است که بارها در داستان تکرار شده است و با آن پایان می‌یابد؛ ولی این مصرع نیز با اما و اگر است. پیوند رهش با داستان کوتاهی از سنت‌های گذشته در صفحات ۷۶-۸۸ نیز بیانگر انفعال حاکم شهر است که هیچ‌توان و اختیاری برای تغییر و رهایی شهر از تن‌فروشی ندارد. در این قصه، طبیب برای درمان خودبس‌شدن زن یا همان شهر «از جسمش ببرانید و بر جانش بخورانید» (همان: ۸۴) را تجویز می‌کند.

گرچه از رمان انتظار ارائه راه‌حل نیست، این انفعال و تسلیم‌پذیری در رهایی و رهش شهر، یادآور این واقعیت است که درباره حل معضلات توسعه تکنوکراتیک و سازواری آن با ارزش‌های فرهنگی و هویتی، مباحث علمی جدی نیز از ارائه راه‌حل درمانده‌اند و اگر درمانی نیز مطرح می‌شود، چاره‌ساز نیست و یا اینکه به آن وقعی نهاده نمی‌شود، در پایان نیز همه آن‌ها به «انتظار موعود نشستن» ختم می‌شوند: «او می‌آید و همه چیز را درست خواهد کرد»، فصل الخطاب همه راه‌حل‌ها می‌شود: «ارمیا بلند می‌گوید: کوه‌نشین‌ها یکی دو تا نیستند ... خیلی‌ها هستند که از این شهر دل کنده‌اند. روزی سوی شهر برانگیخته می‌شوند. این شهر نشد، شهری دیگر ... مدینه می‌سازند عاقبت. این حقیقت مصطفوی ست ...» (همان: ۱۸۹-۱۹۰).

رویکرد «لیا» نیز در بحث رهایی از توسعه تکنوکراتیک، دچار سرگردانی و تناقض درونی است. او از یک‌سو انفعال و به‌انتظارنشستن ارمیای کوه‌نشین را زیر سؤال می‌برد: «از این بی‌عملی‌تان خوشم نمی‌آید. برای این شهر باید کاری کرد. نه این‌که با یک مشت بز ... ببخشید ... با یک مشت جان‌ور بنشینیم توی کوه ... باید کاری کرد» (همان: ۱۹۰) و از سوی دیگر، خود نیز هم‌صدا با «ارمیا» منتظر زلزله ظهور است: «اگر بشود کاری کرد ... همه منتظرند ... منتظر یک اتفاق ... منتظر روزی که زمین دهان باز کند و ... این مرید سلیمان ...» (همان).

نتیجه‌گیری

رضا امیرخانی در رمان *رشد* توسعه نامتوازن شهری را نقد می‌کند. او نامتوانی و معضلات فرهنگی و اجتماعی شهر را برآمده از توسعه تکنوکراتیک می‌داند و از این جهت، رمان بر مبنای مکتب انتقادی فرانکفورت بررسی و ارزیابی شد. امیرخانی با تصویرسازی از غلبه و حاکمیت نگاه فن‌سالاری بر نظم‌دهی شهر و پرداختن به برخی از آسیب‌های فرهنگی و زیست‌محیطی، به دیدگاه‌های فرانکفورتی‌ها مبنی بر سلطه سیستم بر زیست‌جهان نزدیک می‌شود. رمان، از نظر محتوا، شخصیت‌پردازی متناقض و گفتگوهای جدل‌آمیز، ناسازگاری گفتمان‌های سنت و توسعه تکنوکراتیک را در نمونه خاص توسعه شهری به تصویر می‌کشد. شخصیت‌های اصلی داستان همسو با جدال این دو گفتمان، شخصیت‌پردازی شده‌اند؛ گفتمان سنت همسو با هویت زنانه و ابعادی چون سلطه‌پذیری، وابستگی، روزمرگی، محدودیت‌ها، توجه به ظرافت‌های فرهنگی و هنری و برخورد احساسی و نوستالژیک با سنت‌های گذشته تعریف شده است. گفتمان فن‌سالاری و توسعه تکنوکراتیک همسو با هویت مردانه و وجوه اقتدارگرایی، بی‌قیدی، بی‌توجهی به دغدغه‌های قدیمی، حامی نوگرایی، قائل به توسعه خطی و تک-بعدی و تفکر منفعت‌طلبی مفهوم‌سازی شده است. در این گفتمان، اولویت با سیستم است و زیست‌جهان اجتماعی، تابع نوسازی و دستاوردهای تکنولوژی و مادی است. امیرخانی تلاش می‌کند با شخصیت‌پردازی «علا» سویه‌های قدرت‌طلبی، سرمایه‌داری و منفعت‌طلبی را در نگاه فن‌سالاری (تکنوکراتی) نشان دهد و از این طریق، نگاه یک‌سویه آن‌ها را به مقوله توسعه تکنوکراتیک و غفلت از وجوه فرهنگی نقد کند؛ ولی وجه فرهنگی در داستان، بیشتر با وجوه سنتی و آداب و رسوم قدیمی تعریف شده است، درحالی‌که فرانکفورتی‌ها در نقد دیدگاه فن‌سالارها (تکنوکرات‌ها)، غلبه وجه سخت‌افزاری مدرنیته را بر تمام وجوه نرم‌افزاری آن مورد توجه قرار داده‌اند.

پرداختن به مضمون توسعه شهری در قالب رمان، مسبوق به سابقه نبوده و بازنمایی رویکردهای مختلف نسبت به این مسئله، از نقاط قوت رمان است؛ چراکه نگرش‌های متفاوت نسبت به الگوی توسعه نه در نمونه خاص توسعه شهری، بلکه در بحث توسعه کشور محل مناقشه بوده و هست. مهم‌ترین نقد وارد - هم به برنامه‌های توسعه در ایران و هم به نحوه بازنمایی رمان - این است که نگرش‌های مختلف سنتی، تکنوکراسی و غیره، در تدوین سیاست‌ها و اجرای برنامه‌های توسعه، به جای درک عمیق، همه‌جانبه و واقع‌بینانه، به سمت آرمان‌گرایی معطوف شده‌اند. این نگرش‌ها بدون توجه به آسیب‌ها، همچنان مصرانه در دو سوی مخالف و به صورت موازی پیش می‌روند. نقدهای امیرخانی به عملکرد فن‌سالارها در دوره‌ای خاص از مدیریت شهرداری متمایل است؛ درحالی‌که این مسائل در نگاه کلان‌تر، گریبان‌گیر مفهوم‌سازی توسعه در ایران است. در سیاست‌های توسعه پس‌انقلاب نیز غلبه با نگاه فن‌سالاری (تکنوکراتی) دیده می‌شود. امیرخانی، توسعه شهری را وارونه می‌بیند و سیاست‌های

تکنوکراتیک و نظام دیوانسالار شهرداری را مقصر اصلی این وارونگی می‌داند؛ ولی به‌وضوح از پیوند آن با گفتمان مدرنیته سخن نمی‌گوید.

کم‌رنگ‌بودن وجه منازعه فکری سنت با فن‌سالاری و توسعه تکنوکراتیک و تمرکز بر برخی نمادهای ظاهری، خلط مفهومی و فقدان تعریف مشخص از سنت و وجوه مدرنیته و بی‌توجهی به شاخه‌بندی‌های متفاوت هریک، بازنمایی معضلات توسعه تکنوکراتیک تنها در رشد بی‌رویه وجه سخت‌افزاری و ساختارهای مدرن و نامتوازی شهر، خلاصه‌شدن آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی در برخی از وجوه سنتی و آداب و رسوم قدیمی، ربط یک‌جانبه و تقلیل‌گرایانه مشکلات زیست‌محیطی و آلودگی هوا به ناکارآمدی توسعه تکنوکراتیک، غفلت از سایر معضلات مانند افزایش حاشیه‌نشینی و سکونت‌گاه‌های غیررسمی، شکاف‌های طبقاتی، بی‌توجهی به پویایی و مشارکت شهروندان، نادیده‌گرفتن کارکردهای مثبت توسعه مدرن و غیره، از دیگر نقدهای وارد به نحوه بازنمایی توسعه در رمان است.

رمان، گفتمان سنتی را معقول‌تر و موجه‌تر بازتاب داده، در مقابل، روابط قدرت و عملکرد طیف فن‌سالارها (تکنوکرات‌ها) را در توسعه نامتوازن شهر و ویرانی محیط‌زیست، مؤثرتر نشان می‌دهد. روایت سرگردان داستان، از هر رویکرد، شاخص‌هایی را گرفته و با هم تلفیق کرده است؛ به‌همین علت هیچ‌یک از شخصیت‌پردازی‌ها را نمی‌توان نماینده تام سنت و توسعه تکنوکراتیک یا نماد وجه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری توسعه مدرن محسوب کرد؛ بنابراین از مجموع جدال‌ها، کنش‌های متناقض شخصیت‌های داستان و آشفتگی روایت، سردرگمی برنامه‌های توسعه در ایران منتج می‌گردد. نامفهومی و مشخص‌نبودن رویکرد دقیق هریک از گفتمان‌ها نیز مخاطب را همچون پایان داستان، معلق بین هوا و زمین نگه می‌دارد.

فهرست منابع و مآخذ

- کتاب‌ها

- آدورنو، تئودور و هورکهایمر، ماکس. (۱۳۸۴). *دیالکتیک روشنگری*؛ ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو.
- ابادری، یوسف. (۱۳۷۷). *خرد جامعه‌شناسی*؛ چاپ اول، تهران: طرح نو.
- امیرخانی، رضا. (۱۳۹۷). *رهش*؛ چاپ شانزدهم، تهران: افق.
- باتامور، تام. (۱۳۹۴). *مکتب فرانکفورت*؛ ترجمه حسین‌علی نودری، تهران: نی.
- برچیل، اسکات و آندرو لینکلینتر. (۱۳۹۲). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*؛ ترجمه سجاد حیدری‌فرد، تهران: جهاد دانشگاهی.

- بنیامین، والتر، تئودور آدورنو و هربرت مارکوزه. (۱۳۸۸). *زیبایی‌شناسی انتقادی*؛ ترجمه امید مهرگان، تهران: گام نو.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۹). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه‌های مارکسیستی)*؛ جلد دوم، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج. (۱۳۹۳). *نظریه جامعه‌شناسی*؛ ترجمه هوشنگ نائی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- زرافا، میشل. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی ادبیات داستانی: رمان و واقعیت اجتماعی*؛ ترجمه نسرین پروینی، چاپ اول، تهران: فروغی.
- لایبکا، ژرژ. (۱۳۷۷). «شی‌ء‌وارگی»؛ مندرج در *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- مارکوزه، هربرت. (۱۳۷۸). *انسان تک‌ساحتی*؛ ترجمه محسن مؤیدی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- مقاله‌ها
- امیرخانی، رضا (۱۳۹۷ الف). «اچ‌آی‌وی گرفته‌ایم فکر می‌کنیم بی‌اچ‌دی داریم»؛ *گفتگو با خبر آنلاین*، قابل دسترسی در سایت: <https://khabaronline.ir/news/۷۷۸۱۱۱>
- _____ (۱۳۹۶). «هیچ‌گاه برای خوشایند دولت‌ها ننوشتیم»؛ *گفتگو با پایگاه خبری تحلیلی حرا*، قابل دسترسی در سایت: <http://haraa.ir/fa/print/۱۱۸۶۵۰>
- پوریزدان‌پناه کرمانی، آرزو. (۱۳۹۹). «نقد جامعه‌شناختی رمان رهش اثر رضا امیرخانی براساس نظریه ساخت‌گرایی گلدمن»؛ *پژوهش‌های ادبیات داستانی*، دوره ۹، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۲.
- پولر، پیتر. (۱۳۸۶). «مکتب فرانکفورت از گهواره تا هابرماس»؛ ترجمه فرهاد سلمانیان، *روزنامه ایران*، سال ۱۳، شماره ۳۶۲۳، ص ۱۰.
- زیمل، گئورگ. (۱۳۷۲). «کلانشهر و حیات ذهنی»؛ ترجمه یوسف ابادری، *نامه علوم اجتماعی*، جلد دوم، شماره سوم، صص ۵۳-۶۶.
- شجاع، آرمان. (۱۳۹۵). «اثر هنری و جهان تجربی: هنر همچون منتقد جامعه در اندیشه آدورنو»؛ *جستارهای فلسفی*، سال سی‌ام، دوره ۱۷، شماره ۳۰، صص ۱۲۷-۱۴۷.
- شوهانی، علیرضا و سلیمانی‌مقدم، داود. (۱۳۹۹). «آسیب‌شناسی و نقد شهرنشینی و معماری جدید شهری از منظر نویسنده رمان رهش»؛ *مفتمین همایش علمی پژوهشی توسعه و ترویج علوم معماری و شهرسازی ایران*، تهران، صص ۹-۱.

- شوهانی، علیرضا و سلیمانی مقدم، داود. (۱۳۹۹). «تحلیل جامعه‌شناسانه رمان رهش رضا امیرخانی براساس نظریه بازتاب واقعیت»؛ *ششمین همایش ملی پژوهش‌های نوین در حوزه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی ایران*، تهران، صص ۱۲-۱.
- گرجی، مصطفی. (۱۳۹۹). «بررسی و تحلیل رمان رهش با توجه به دیدگاه آلن دوباتن (اضطراب موقعیت)»؛ *ادبیات پارسی معاصر*، سال دهم پاییز و زمستان ۱۳۹۹ شماره ۲ (پیاپی ۲۹)، صص ۳۵۳-۳۲۹.
- وحدتی دانشمند، علی. (۱۳۹۹). «نقد درونی نظام آموزشی؛ بازخوانی آرای هگل، مارکس و آدورنو»؛ *پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت*، ش ۱۰، صص ۱۳۵-۱۱۶.
- منابع لاتین

- Adorno, W. T. (1991). **The Culture Industry**. London: Routledg, Adorno.
- Berman M,(2007),all that is solid melts into air,the experience of modernity, translated by Morad Farhadpoor,**Tarh-e-No press**,{In Persian}.
- Jorgensen M. & Philipa L.(2002). **Discourse analysis as theory and method**. London: sage Publication.
- Pecheux, Michel (1982).**Language Semantics and Ideology**. Macmillan Basingstoke, (first published in French in 1975.
- petherbridge,D.Ed.(2011).**Axel Honneth: Critixal Essays: with a Reply by Axel Honneth**. Brill.
- Rose, Gillian (2014). **The Melancholy Science: An Introduction to the Thought of Theodor W. Adorno**. London: Verso.
- O'Connor, B (2004), **Adorno's Negative Dialectic, Philosophy and the Possibility of Critical Rationality**, Cambridge, Mass./London: MIT Press.
- Horkheimer, M. and. Adorno, W.T. (2002). **Dialectic of Enlightenment**. Edited by Gunzelin Schmid Noerr, Stanford, California: Stanford university press.